بسم‌الله الرحمن الرحیم

جهالت عملی

چگونه می‌شود که یک انسان عالم باشد ولی عاقل نباشد و جهنمی شود؟

اگر علم نافع نبود و به مرحلهٔ عمل نرسید به منزله جهل است و جهالت عملی فقط با عقل عملی برطرف می‌شود نه به وسیله دانستن و عالم بودن و عقل نظری. زیرا عقل عملی عهده‌دار عزم و انگیزه است و گرایش‌ها، مبدأ میل و انگیزه‌های درونی انسان، یک قائد و رهبر می‌طلبد و آن عقل عملی است.

بسیاری از گنهکاران دانه‌درشت که پدیدآورندهٔ مصیبت‌های بزرگ برای جامعه هستند مشکل علمی ندارند بلکه بیماری عقلی دارند و می‌دانند که کارشان معصیت است ولی عامدانه انجام می‌دهند.

عالم گنهکار به نوعی گرفتار سفاهت است بنابراین جای تعجب نیست که اگر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به شُریح قاضی که دَه‌ها سال از زمان خلفای قبلی سابقه قضاوت برای مردم داشت و حلال و حرام الهی را به خوبی می‌دانست می‌فرماید این عقلی که به تو فرمان خرید منزل به قیمت هشتاد دینار داده است، هم اسیر است و هم ناسالم.

هنگامی که به امیرالمؤمنین صلوات الله علیه خبر دادند که «شریح قاضی» منزلی به قیمت هشتاد دینار خریداری کرده است، امام او را احضار نموده و خشمناک به وی نگریستند «فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمُغْضَبِ» و فرمودند؛ به زودی کسی (حضرت عزارئیلA برای قبض روح) به سراغت خواهد آمد که به سند و قولنامه‌ات نگاه نخواهد کرد تا تو را از آن منزل بیرون نموده و تسلیم خانه قبر کند!

ما دقیقاً نمی‌دانیم که هشتاد دینار آن زمان، معادل چه مبلغی در این زمان می‌باشد، شاید مبلغ چندان چشمگیری هم نبوده لکن هر انحرافی که پایانش به فاجعه منجر شود، نقطهٔ شروعش به ظاهر موجه و در نظر عوام نه تنها انحراف نیست بلکه یک حق، شأنیت، یا یک روش پسندیده است. و چه بسا خود شریح قاضی هم با علم و منصب و شأنیتی که شیطان برایش ساخته و پرداخته کرده بود، کاملاً خود را ذیصلاح می‌دانست ولی حضرت به وی فرمودند که اگر هنگام خرید خانه مذکور نزد من آمده بودی قولنامه‌ای برایت می‌نوشتم که در

آن، هم مشـخصـات واقعی خریدار را مکتوب می‌کردم و هم خصـوصـیات حقیقی منزل را، به گونه‌ای که حتی برای خرید آن منزل به پرداخت یک درهم نیز رغبت نمی‌کردی! و سـپس در قالب یک قولنامهٔ فرضـی، نشانی و حدود چهارگانه (شمال، جنوب، شرق و غرب) منزل را بسیار تکان دهنده بیان می‌فرمایند:

«این خانه‌ای است که بنده‌ای خوار آن را از مردهٔ آماده کوچ خریداری نموده است. به نشانی :

منطقهٔ غرور،

محله نابودشدگان،

کوچه هلاك‌شدگان!

این خانه به چهار جهت منتهی می‌شود :

1ـ منتهی به آفات و بلاها «يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْآفَاتِ».

2ـ منتهی به مصیبت‌ها «يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ».

3ـ منتهی به هوی و هوس‌های سست کننده «يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي».

4ـ منتهی به شیطان گمراه‌کننده «يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي».

و در پایان بر اساس روال معمول همه قولنامه‌ها که شاهدی آن را امضاء می‌کند، می‌فرمایند:

بر این سند گواهی می‌دهد :

عقلی که از اسارت هوی خارج شده و از وابستگی‌های دنیا سالم مانده باشد![1]

کنایه از آن‌که خریدار این منزل دارای عقل اسیر و بیمار اسـت. قبل از آن‌که به دو موضـوع «علاقه» و «دنیا» در جملهٔ «سَلِمَ مِنْ عَلاَئِقِ الدُّنْيَا» بپردازیم، لازم است مروری بر سابقه و شخصیت شریح قاضی داشته باشیم.

ابوامیه، شـریح به حارث کندی، قبل از ظهور اسـلام در یمن به دنیا آمد، از صـحابه نیسـت چون پیامبرθ را درک نکرد ولی در عهد عمر، عثمان، امیرالمؤمنین صـلوات الله علیه، و معاویه، قاضـی کوفه بود. حضـرت امام خمینیH در مورد وی می‌فرمایند:

«شریح کسی است که در حدود پنجاه ، شصت سال منصب قضاوت را در کوفه عهده‌دار بود. و از آن

---

1. قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ ذَلِيلٌ مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ اشْتَرَى مِنْهُ دَاراً، مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطَّةِ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ:

الْحَدُّ الْأَوَّلُ: يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْآفَاتِ؛ وَالْحَدُّ الثَّانِي: يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ؛ وَالْحَدُّ الثَّالِثُ: يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي؛ وَالْحَدُّ الرَّابِعُ: يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي. شَهِدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَسَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا»؛ نهج البلاغه، نامه 3.

آخوندهایی که به واسطه تقرب به دستگاه معاویه، حرف‌هایی زده، و فتواهایی صادر کرده و برخلاف حکومت اسلامی قیام کرده است. حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در دوران حکومت خود هم نتوانست او را عزل کند. رجّاله نگذاشتند، و به عنوان این‌که شیخین او را نصب کرده‌اند و شما برخلاف آن عمل نکنید، او را بر حکومت عدل آن حضرت تحمیل کردند منتهی حضرت نمی‌گذاشتند برخلاف قانون دادرسی کند»[2].

شریح با این‌که ظاهراً قاضی متبحّری بود ولی بسیار اتفاق می‌افتاد که یا به اشتباه قضاوت می‌کرد و یا به خاطر پیچیده بودن شکایت از صدور رأی و قضاوت عاجز می‌شد و به صراحت می‌گفت: «این موضوع از مسائلی است که باید حل آن را بر عهدهٔ امیرالمؤمنین [صلوات الله علیه] گذاشت و من از حل آن عاجزم»[3].

برخی از درماندگی‌های قضاوت وی در تاریخ ثبت شده است از جمله داستان زنی که دارای دو آلت تناسلی و به اصطلاح دوجنسیتی بود نزد شریح قاضی آمد تا تکلیفش را معین کند در حالی که از شوهرش باردار بود و کنیزش نیز از او باردار شده بود. شریح که از این موضوع متحیر و درمانده گشته به نزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و حضرت دستور داد تا دنده‌های چپ و راست او را بشمارند که از سمت چپ هفت عدد و از سمت راست هشت عدد بود، لذا دستور دادند موی سرش را کوتاه نموده و کلاهی بر آن گذاشتند و لباس مردانه‌ای به او پوشانده و به مردان ملحق ساختند. ضمناً به شوهر قبلی این مردی که قبلاً زن بود، فرمودند: «لَأَنْتَ أَجْرَأُ مِنْ صَائِدِ الْأَسَدِ حِينَ تُقْدِمُ عَلَى هَذَا الْحَال!»[4] یعنی تو بر این کاری که اقدام کرده‌ای از شکار کننده شیر، بی‌باک‌تر و دلیرتری!

و یا جریان نوجوانی که در مسجد گریه می‌کرد هنگامی که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه علت گریه‌اش را سؤال کردند، نوجوان عرض کرد: «إِنَّ شُرَيْحاً قَضَى عَلَيَّ بِقَضِيَّةٍ لَمْ يُنْصِفْنِي فِيهَا؛ شریح در مورد من داوری کرده ولی از روی انصاف نبوده»[5]. سپس مشخص شد که پدر وی با چند نفر به مسافرت رفته ولی آن افراد پس از چند روز مراجعت نموده و اعلام کردند که پدرت مُرد. و اموالش را نیز کتمان نمودند و شریح بدون تحقیق و فقط با سوگندی که افراد خورده بودند آنان را تبرئه نمود. ولی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با ترفندهای خاصی، هم

---

2. ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص 75.
3. «هَذَا أَمْرٌ لَا بُدَّ مِنْ إِنْهَائِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ[صلوات الله علیه] فَلَا عِلْمَ لِي بِالْحُكْمِ»؛ الارشاد، ج1، ص 212.
4. الارشاد فی معرفه الله علی العباد، ج 1، ص 213.
5. همان، ص 212.

اعتراف قتل را از آنان گرفت و هم جنازه پدر و پول وی را به پسرش برگرداند.

و نیز داستان دو زن که در یک مکان و در یک زمان وضع حمل نموده و یکی پسر و دیگری نوزاد دختر به دنیا آورده بود ولی هر کدام مدعی فرزند پسر بودند و شکایت را نزد شریح قاضی بردند. وی از قضاوت ناتوان ماند به سراغ خلیفه اول رفتند او نیز اظهار عجز نمود. در تاریخ آمده که عمر بن خطاب از درماندگی گاهی می‌ایستاد و گاهی می‌نشست در حالی که رنگ صورتش پریده بود «قَامَ مِنْهَاوَقْعُدْ وَتَغَيّر»[6] بالاخره منصب و جایگاهی را اشغال کرده بود که می‌بایست حداقل از عهدهٔ قضاوت برآید. به ناچار در جستجوی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برآمدند، صدای ایشان را در بوستانی شنیدند که در حال گریستن و تلاوت مکرر آیه شریفه أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدى ؟[7] بود. هنگامی که ماجرا را برای حضرت تعریف کردند، حضرت خم شد و مقداری خاشاک از زمین برداشته و فرمودند: «قضاوت کردن در مورد آن دو زن، نزد من آسان‌تر است از برداشتن این خاشاک از روی زمین!»[8] سپس دستور دادند به نسبت مساوی از هر دو زن شیر دوشیده و آن‌ها را وزن کردند. به زنی که شیرش سنگین‌تر بود فرمودند: پسرت را بردار! «خُذْ أَنْتِ إِبْنِكِ» و به دیگری که وزن شیرش سبک‌تر بود فرمودند: تو هم دخترت را بردار! «خُذْ أَنْتِ إِبْنَتِكِ». و بسیار حکایت‌های دیگری از ناتوانی‌ها و قضاوت‌های اشتباه شریح قاضی که در جامع روایی شیعی و عامه موجود است که ذکر همهٔ آن‌ها خارج از موضوع این کتاب می‌باشد.

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بارها به وی در مورد منصبش هشدار داده و به برخی از قضاوت‌هایش اعتراض کرده است. در حدیثی آمده که حضرت به شریح فرمودند: «يَا شُرَيْحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً مَا جَلَسَهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِي؛ ای شریح، تو در منصب و جایی نشسته‌ای که در آن‌جا به جز پیغمبری یا وصی پیغمبری و یا مرد شقی و بدبخت (که آخرت خود را برای دنیا از دست می‌دهد) ننشیند!»[9].

از بین تمام فرقه‌های مسلمانان فقط شیعه است که حتی با لحن کلام مولای خود مأنوس است و آن را خوب می‌شناسد، مطمئن هستم این نوع سخن گفتن حضرت، یعنی خوانده شدن فاتحهٔ مخاطب! شریح نه نبی بود و نه جانشین نبی بلکه به فرمودهٔ امام خمینیH یک شقیّ بود که رجّاله‌ها وی را به ایشان تحمیل کرده بودند، و چون

---

6. فضائل خمسه من الصحاح ستّه، ج 2، ص 285.

7. سوره مبارکه قیامت/ 36: «آیا انسان چنین می‌پندارد که ما او را به حال خود رها کرده‌ایم؟»

8. فضائل خمسه من الصحاح الستّه، ج 2، ص 285.

9. من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 5.

شرایط برکناری او فراهم نبوده، از ظاهر احادیث فهمیده می‌شود که حضرت برای حفظ حقوق مردم به شدت او را کنترل می‌کردند.

کنترل و نظارت با روش‌های گوناگونی اعمال می‌شده که یک نوع آن تذکر مداوم و آموزش حتی بدیهیات قضاوت بوده، مثلاً به وی تذکر می‌دهند که: «در روبرو شدن، سخن گفت و نشستن میان مسلمانان، برابری را مراعات کن»[10] و یا «مواظب پول‌داران و متمکنین باش که امروز و فردا نکنند و از مال مردم به حاکمان رشوه ندهند، که سردوانیدن مردم ستم به آن‌هاست»[11] و یا در حدیث دیگری به وی آموزش می‌دهند: «ای شریح در مجلس قضا با کسی زیرگوشی سخن مگو! و هرگاه خشمگین شدی از جای خود برخیز و در حالت خشم قضاوت مکن»[12].

و نوع دیگری کنترل شریح افشای علنی ناتوانی‌های قضایی وی بوده است مثلاً در مورد زرهی که از بیت‌المال ربوده شده بود در یک مجلس قضاوت سه بار به اشتباه حکم راند که موجب گردید امیرالمؤمنین صلوات الله علیه غضبناک به مردم اعلام کنند: «این زره را از او بازستانید که این مرد در قضاوت خود سه مرتبه از طریق حق منحرف شد»: «فَغَضِبَ عَلِيٌّ [صلوات الله علیه] ثُمَّ قَالَ: خُذُوا الدِّرْعَ فَإِنَّ هَذَا قَدْ قَضَى بِجَوْرٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»[13].

و یا در یک قضاوت اشتباه دیگر که به نفع یک یهودی رأی داده بود، حضرت به مدت بیست روز او را از قضاوت عزل نموده و از شهر اخراج کرد[14] و طبق گفتهٔ محدث اربلی[15]، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هنگام عزل موقت شریح به وی فرمود: «عزب ذهنک، وعلّت سنک، وارتشی ابنک؛ چه دور است ذهن تو از قضاوت، و سن تو از این امر مهجور است، و سرای تو از ارتشاء معمور!»[16]

---

10. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «ثُمَّ وَاسِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهِكَ وَمَنْطِقِكَ وَمَجْلِسِكَ»؛ من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 15.

11. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «انْظُرْ إِلَى أَهْلِ الْمَعْكِ وَالْمَطْلِ وَالِاضْطِهَادِ وَمَنْ يَدْفَعُ حُقُوقَ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمَقْدُرَةِ وَالْيَسَارِ وَمَنْ يُدْلِي بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحُكَّامِ»؛ همان.

12. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «يَا شُرَيْحُ لَا تُسَارَّ أَحَداً فِي مَجْلِسِكَ وَإِذَا غَضِبْتَ فَقُمْ وَلَا تَقْضِيَنَّ وَأَنْتَ غَضْبَان»؛ من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 11.

13. من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 110.

14. «ثُمَّ عَزَلَهُ عَنِ الْقَضَاءِ وَ أَخْرَجَهُ إِلَى قَرْيَةٍ تَرَكَهُ بِهَا نَيِّفاً وَ عِشْرِينَ يَوْماً ثُمَّ أَعَادَهُ إِلَى مَكَانِهِ وَوَلَايَتِه»؛ کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 131.

15. (693 ق) مؤلف کتاب کشف الغمّه.

16. کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 136.

و بالاخره آخرین راه چاره امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای کنترل شریح این بود که صریحاً به وی اعلام نماید: «زینهار از آن‌که بدون اطلاع من قصاص یا حدود الهی را اجرا نمایی»[17].

پس از شهادت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، شریح به دشمنی با اهل‌بیتΔ و همکاری با بنی‌امیه ادامه داد. او حدود یکصد سال عمر کرد و ابن‌زیاد در جریان سرکوب مردم کوفه از وجه‌ی ظاهر این آخوند درباری نهایت سوء استفاده را کرد، او هانی بن عروه را دستگیر نمود زیرا مسلم بن عقیل را به منزل خود پناه داده بود. سپس به دور از چشم مردم و قبیله‌اش وی را به شدت مجروح و زندانی کرد، مردم از ماجرا آگاه شده و آمادهٔ قیام شدند و شریح مردم را که به وی اعتماد کرده بودند به دستور ابن‌زیاد فریب داد و با این‌که هانی در زندان از شریح خواسته بود تا کاری کند که مردم بفهمند جان رئیس‌شان در خطر است ولی شریح نزد مردم آمد و گفت من به هانی سرزده‌ام و دیدم که زنده است و مردم هم با اطمینان پراکنده شدند. سپس ابن‌زیاد هانی را به شهادت رساند. اگر بگوئیم شروع جریان کربلا با خیانت شریح قاضی بوده، سخن به گزافه نگفته‌ایم.

حضرت آیت الله خامنه‌ای در همین خصوص می‌فرمایند:

«نمی‌دانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را می‌گیرد، درست برای ما روشن می‌شود یا نه؟ ماجرای کوفه را لا بد شنیده‌اید...در این مقطع هم، نقش خواصِ به اصطلاح طرف‌دارِ حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجّح دانستند، آشکار می‌شود ... بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواصِ طرف‌دارِ حقْ مقصّرند و بعضی‌شان در نهایتِ بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل «شریح قاضی». شریح قاضی که جزو بنی امیّه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی «هانی بن عروه» را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبید الله زیاد را به کنترل خود درآوردند. ابن زیاد ترسید. آن‌ها می‌گفتند: «شما هانی را کشته‌اید.» ابن زیاد به «شریح قاضی» گفت: «برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده.» شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است.... شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبید الله قصد دارد او را بکشد، با توجّه به اینکه عبید الله هنوز قدرت نگرفته بود، آن‌ها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می‌کردند،

---

17. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: «وَإِيَّاكَ أَنْ تُنَفِّذَ حُكْماً فِي قِصَاصٍ أَوْ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ النَّاسِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى تَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيَّ »؛ من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 11.

روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عبید الله را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن‌گاه کوفه از آنِ امام حسین علیه‌السّلام می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتّفاق نمی‌افتاد! ... یک‌وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می‌دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می‌غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادتِ حق ندادی؟! عیب و نقصِ خواصِ ترجیح‌دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است»[18].

و سرانجام هولناک‌ترین و فجیع‌ترین فتوای تاریخ بشریت یعنی مباح دانستن خون مبارک ولی الله الاعظم، حسین بن علیA آن هم به بهانهٔ حفظ شریعت رسول اللهθ! توسط «شریح بن حارث کندی» و در کسوت یک قاضی عالم به مسائل دین صادر می‌شود! و عقلی که به اسارت هوای نفس رفته و سلامتش را در مواجهه با شهوات از دست داده است، از یک منزل به ظاهر مجلل شروع می‌کند و به راحتی و در کهنسالی تا صدور فرمان ننگین‌ترین فتوا پیش می‌رود:

«إنّ حسین بن علیّ بن ابی طالب لقد شقّ عصا المسلمین، وخالف امیر المؤمنین و خرج عن الدّین ثبت و حقّق عندی قضیت و حکمت بدفعه وقتله حفظا لشریعت سیّد المرسلین!؛ بدرستی که حسین بن علی بن ابی‌طالب ارکان اسلام و مسلمین را شکسته و برهم ریخته و با امیرالمؤمنین! (یزید بن معاویه ملعون) مخالفت کرده و از دین خارج شده و بر من ثابت و محقق است، قضاوت می‌کنم و حکم می‌دهم به محاربه و جنگ او، و نیز قتلش، برای حفظ شریعت پیامبرθ!»[19].

اکنون سؤال این است، آیا بشریت در طول حیات خود چه مقدار تاوان سنگین عقول بیمار امثال شریح قاضی‌ها را که عالم هم بوده‌اند، پس داده است؟ و تفاوتی هم نمی‌کند، عالم به فقه و علوم انسانی و اسلامی باشد، یا متخصص و متبحر علوم تجربی، هسته‌ای و یا فرضاً ریاضی و فیزیک؟ آیا یک خانوادهٔ کوچک محدودهٔ جولان‌گاهش بوده یا یک سازمان و شهر و کشور و اجتماع رنج بیماری عقل او را تحمل کرده‌اند؟

آیا مجموعه انسان‌های روی کرهٔ زمین از اولین تاکنون، چقدر عمر، مال و جان‌شان به خاطر فقط دانسته‌های بیشتر دیگران و بسنده کردن به عقل نظری متولیان، به تباهی رفته است؟ مشکل در کجاست؟

مطئمناً مشکل در جهل نیست زیرا می‌بینیم که هر روز بیشتر از روز گذشته مجهولات بشر تبدیل به معلومات

---

18. بیانات حضرت آیت الله خامنه‌ای در جمع فرماندهان لشکر 27 محمد رسول اللهθ؛ 1375/3/20.

19. الفین، ترجمه جعفر وجدانی، ص 1003 (انتشارات سعدی و محمودی)، به نقل از کتاب «الید» مرحوم حاج ملااسماعیل سبزواری.

می‌شود ولی سایه سنگین محرومیت و ناامنی درونی و بیرونی گسترده‌تر می‌شود.

مولای ما راز مطلب را در یک جمله بیان فرموده‌اند:«عقل‌های اسیر و بیمار »، یعنی جهالت عملی.

«رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ»[20].

قم – فروردین 1392

20. نهج‌البلاغه، کلمات قصار 104.